

مدت: 26 دقیقه

بسم الله الرحمن الرحيم پنجشنبه هفت اردیبهشت ماه 1402 درس فقه معاصر

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در این بود که آیا تحقق یک شخص اعتباری مشروط هست به مشروعیت عمل یا نه؟ یک بحث این بود که آیا تصرفاتش باید مشروع باشد تا نافذ باشد شرعاً؟ بحث دیگر این است که اصل تحقق و به وجود آمدن شخص اعتباری آیا مشروط هست به این که عملی که می خواهد انجام بدهد مشروع باشد أم لا؟ که فرمودند که این بحث مرتبط است به این که آن دلیل شرعی ای که به آن استناد می شود برای اعتبار شخص اعتباری بینیم مقتضای او چیه؟ فلذا وارد این بحث می شویم که محاسبه کنیم مقتضای مستندات اعتراف شارع به شخص اعتباری را.

خب مجموعاً پنج مستند سابقاً ذکر شد، یکی این بود که اگر شارع اعتراف نفرماید به شخص اعتباری اختلال نظام لازم می آید و اختلال نظام قبیح عقلی و شرعی است پس معلوم می شود عدم اعتراف ندارد شارع قهراً اعتراف دارد. مقتضای این را بیان کردیم و گفتیم مقتضای این دلیل اعتراف شارع به شخص اعتباری در این موارد نیست چرا؟ چون موارد صحیحه ای که عمل مشروع دارد به حدی فراوان است که جلوی اختلال نظام را می گیرد دیگر لازم نیست شارع به این جور شخص های اعتباری هم بیاید اعتراف بفرماید. چون اگر به این ها هم اعتراف نفرماید اختلال نظامی لازم نمی آید، این یک مستند بود.

مستند دوم عدم ذهاب حق مسلم بود. مستند سوم ولایت فقیه بود که فقیه اعمال ولایت کند و تنفیذ کند. مستند چهارم عبارت بود از سیره ی عقلاء و امضاء و مستند پنجم تمسک به اطلاقات و عمومات بود. حالا هر یک از این ها را مورد بررسی قرار می دهیم ان شاء الله و بحول الله.

خب دلیل اول که اختلال نظام بود بحث شد، حالا، عبارتش را هم قبلاً در جلسه ی قبل خوانده شده بود حالا «و ان كان دليل» صفحه ی 128 «و ان كان الدليل هو عدم تضييع حقوق المسلمين» که دلیل دوم بود برای این که اثبات کنیم شارع اعتراف فرموده که عدم ذهاب حق المسلم در روایات متعدده بود. خب گفته می شد که اگر شارع اعتراف به شخصیت اعتباری نکند بسیاری از حقوق مسلمین ضایع می شود.

مثلاً شما می‌گویید که اگر اعتراف نکند شارع به شخص اعتباری بانک و بفرماید نه بانک مالک نمی‌شود، خب قهراً اموال مردم که در بانک‌ها وارد می‌شود چون لابد منه است، بدون این معاملات و امثال ذلک در جامعه چه داخلی و چه با خارج قوام نمی‌پذیرد، اموال هم که شما می‌گویید داخل این‌ها می‌شود بانک مالک نمی‌شود، بانک که مالک نشد می‌شود مجهول المالک. پس هرکسی مال او می‌شود مجهول و دیگر نمی‌تواند مثلاً در آن تصرف کند و و امثال ذلک و این ذهاب حق مسلمین، حق مؤمنین را موجب می‌شود. خب این دلیل دوم بود که حالا این دلیل درست است یا درست نیست، آیا مقتضایش چه مقدار است این‌ها قبلاً بحث شده دیگر، حالا فقط می‌خواهیم از این منظر نگاه کنیم به این دلیل. می‌فرمایند اگر دلیل ما عدم تضييع حقوق مسلمين باشد «فيجب التفصيل بين أنه هل يستلزم؟» این‌جا باید تفصیل بدهیم ببینیم این شخص اعتباری که الان داریم به آن توجه می‌کنیم که عمل غیر مشروع دارد، ببینیم آیا واقعاً این جوری هست که موجب ذهاب حق مسلمین بشود یا نه؟ اگر جوری است که موجب ذهاب حق مسلمین می‌شود آن هم به این نحو که خود مسلم نیامده باشد اقدام نابه‌جا کرده باشد و رفته باشد. یک وقت هست که مسلمین ضرورت دارد بیاید مثل همین مسأله‌ی بانک و این‌که بالاخره گردش مالی در جامعه بدون این‌ها امکان‌پذیر نیست، پس به سوء اختیار نیست ضرورت است. اما یک وقت هست که یک نفری به سوء اختیار رفته این کار را کرده و خب دیگر ضررش دامن خودش است ربطی به شارع ندارد که بگوییم شارع باعث ذهاب حق مسلم شده، خودش اقدام کرده به این کار. پس بنابراین باید ببینیم که آیا این شخص اعتباری مورد نظر که عملش مشروع نیست آیا موجب ذهاب حق مسلم بنحوی که مسلم خودش اقدام نکرده باشد بلکه یک ضرورت زندگی او را وادار کرده باشد می‌شود یا نه؟ اگر موجب ذهاب می‌شود و آن دلیل را ما قبول کرده‌ایم برای اثبات اعتراف شارع به شخص اعتباری خب بله، در این مورد هم آن شخص اعتباری ثابت می‌شود. ولی اگر این جوری نیست یا اصلاً موجب ذهاب حق مسلم نمی‌شود یا اگر هم می‌شود ذهاب حق مسلمی می‌شود که خودش به سوء اختیار آمده این‌جا را انتخاب کرده. خب این‌جا دیگر آن دلیل شامل نمی‌شود پس نمی‌توانیم بگوییم آن شخص اعتباری معترف به شارع است. می‌فرماید «و إن كان الدليل هو عدم تضييع حقوق المسلمين، فيجب التفصيل بين أنه هل يستلزم عدم إمضاء الشخص الاعتباري تضييع الحقوق و بين أن لا يستلزم» بین این دو تا را تفصیل داده «ففي الموارد التي تكون للشخص الاعتباري تصرفات مشروعاً» درست است عمل غیر مشروع دارد

اما یک تصرفات مشروع هم دارد «و يتعامل معه الناس بسبب إباحة بعض تصرفاته» مردم هم تعامل می کنند با او، دادوستد می کنند به سبب اباحه ی بعضی از تصرفاتش با او بنحوی که «بنحو تضييع فيه تلک الحقوق إن لم يمض الشارع ذلک الشخص» به جوری که آن حقوق مردم تضييع می شود اگر شارع امضاء نفرماید آن شخص اعتباری را و هم چنین امضاء نفرماید آن نوع از تصرفات حلالی را که حالا مردم رفتند انجام دادند. اگر این جور بود «فیثبت الإمضاء» هم امضاء خود آن شخص اعتباری ثابت می شود و هم امضاء آن تصرفات ثابت می شود. «لأنه فی هذه الحالة لا تضييع الحقوق» چون در این حالت به خدمت شما عرض شود که بله ببخشید «و أما إذا كانت جميع تصرفات ذلک الشخص الاعتباری غیر مشروعاً» اما اگر این جوری است که تمام آن تصرفات آن شخص اعتباری اصلاً مشروع نیست «فلا یثبت الإمضاء» یعنی هیچ امر مشروعی ندارد، این جا امضا ثابت نمی شود چرا؟ «لأنه فی هذه الحالة لا تضييع الحقوق» چون در این حالتی که هیچ امر مشروعی ندارد حقی ضایع نمی شود، چرا؟ برای این که نباید مسلم می رفت، چون فرض این است که هیچ تصرف مشروعی ندارد دیگر. «و إن ضاعت بسبب التصرفات غیر المشروعه» و اگر حقوقی هم تضييع بشود این ضاعت ضمیرش به حقوق برمی گردد «و إن ضاعت» و اگر ضایع بشود حقوق به سبب تصرفات غیر مشروع در این جا مقصر در آن جا «أولئك الذین أقدموا علی معاملات لا مشروعاً» مقصر همان هایی هستند که اقدام کردند بر معاملاتی که مشروع نیست. در این جا «فلا یستند التضييع إلى جانب الشارع» این جا تضييع به شارع مقدس استناد داده نمی شود تا بگوییم که شارع فرمود «لا ذهاب الحق المسلم» پس بنابراین امضا کرده. «و حتی لو وقعت معاملات مشروعاً ذلک الشخص، كما لو اشتری بنایه للشركه أو استأجرها، فلا يمضی ذلک الشخص و لا هذا النوع من المعاملات» می فرمایند در این صورتی که هیچ تصرفات مباحه ندارد و مسلم هم مجبور نیست چون هیچ تصرفات مباحی فرض این است که ندارد، این جا اگر آن شخص اعتباری برود یک معاملات مشروع ای را انجام بدهد، یعنی بحسب ظاهر مشروع هست، مثل این که می رود مثلاً یک ساختمانی را اجاره می کند یا می خرد برای این که این شرکت در آن جا پرسنلش در آن جا قرار بگیرند، مراجعین به آن جا مراجعه کنند، این جا این معاملات هم صحیح نیست. می فرمایند که «حتی لو وقعت معاملات مشروعاً» با آن شخص، چه جور معاملات مشروع با آن شخص مثل این که کسی زمینش را اجاره به آن ها بدهد، مغازه اش را به آن ها اجاره بدهد، ساختمانش را به آن ها اجاره بدهد. «كما لو اشتری بنایه» مثل این که بخرد آن شخص

اعتباری یک بنیادهای را یعنی یک بنایی را، یک ساختمانی را برای آن شرکت «أو استأجرها» یا این که اجاره کند در این جاها «فلا يمضى ذلك الشخص» این جا نه آن شخص اعتباری امضا می شود نه خودش امضا می شود «و لا هذا النوع من المعاملات» و نه این نوع از معاملات ولو فی ذاته من حیث هو هو وقتی نگاه می کنیم یک کار حرامی نیست مثل دروغ گفتن نیست، مثل بیع ربوی نیست فلان نیست ولی مثل چی می ماند؟ مثل این که کسی خانه اش را اجاره بدهد برای خمر ساختن. چرا این شخص و آن نوع از معاملات این جا ممضی نیست؟ «لأنه يكفي لحفظ الحقوق حكم الشارع بضمان الحقوق لأصحاب الحق» چون شما بگویند خب این جا ذهاب حق می شود، این آمده منزلش را اجاره داده، ساختمانش را اجاره داد، شما می گویند این باطل است خب آن هم آمده این جا نشسته استفاده کرده، خب بنابراین باطل است یعنی آن ثمنی که قرار داده شده منتقل نشده به صاحب ساختمان یا اگر اجاره داده آن مال الاجاره ای که به صاحب ساختمان داده شده منتقل به او نشده چون معامله باطل است، پس ذهاب حق مسلم می شود این جا. جواب این است که نه این جا ذهاب حق مسلم نمی شود، چون معامله وقتی باطل شد، اما این استفاده هایی که این کرده این باید ضامن این است که مثلش را، اجرت المثلش را بپردازد. مثلاً اگر کسی آمد یک خانه ای را خردی به بیع غرری و رفت توی آن نشست می گوئیم معامله باطل است، آن ثمنی هم که پرداختی به صاحبش باطل است، منتقل نشده به صاحب آن خانه، اما چون تو رفتی توی این خانه نشستی و از این خانه استفاده کردی این جا باید چکار کنیم؟ باید آن اجرت المثل را پرداخت کنی. پس آن ثمن مسمی آن باطل است، یا آن ثمن الاجاره ای که مسمی هست نام برده شده و قراردادشان بر اساس آن بود آن باطل است اما در عین حال اگر آمدی استفاده کردی باید، بله یک وقت نیامده استفاده کند اصلاً نیامده توی آن بنشیند اما اگر آمده نشسته استفاده کرده این جا ثمن المثل را باید بدهد. پس بنابراین باز ذهاب حق نمی شود تا بگوئیم این جا شارع باید اعتراف بکند و آن تصرفات را جایز بداند. «لأنه يكفي لحفظ الحقوق حكم الشارع بضمان الحقوق لأصحاب الحق، مثل أن يحكم شارع بأجرة المثل» مثل این که شارع حکم بفرماید به اجرت المثل «لمكان استأجرته الشركة» حالا حکم می کند به اجرت المثل در ذمه کی؟ «فی ذمه المتصرفین فیها.» در ذمه کیسانی که آمدند تصرف در آن مکان مستأجره کردند. خب یا ضمیر «فیها» را هم به شرکت برگردانیم، کسانی که متصرف در آن شرکت بودند که تصرف در شرکت مستلزم تصرف در آن مکان شده. اگر «فیها» بگوئیم به خود مکان برمی گردد اگر «فیها» بگوئیم یعنی

متصرفین در آن، ولی ظاهر این است که متصرفین در آن مکان می‌خواهد بگوید و بنابراین ضمیر «فیه» باید باشد. خب «و لا شک أنه لو كان مثل هذا الأمر ظاهرةً شائعةً و رائجةً فی المجتمع» خب این همانی است که اول بیان کردیم و آن این است که بله اگر این تمام این معاملاتش فرض این است که تمام نیست و لکن چاره‌ای جز این ندارند مردم، مثل این که گفتیم که آن‌هایی که قائل هستند مثلاً به این که اگر فرض بر این باشد که بانک‌ها اصلاً مالک نمی‌شوند، شرکت‌ها اصلاً مالک نمی‌شوند و لکن زندگی جوری است که بدون این که گردش مالی در این‌ها باشد ممکن نیست یا حرجی است، خب در این جا گفتیم که چی می‌شود؟ گفتیم در این صورت باید بگوییم که شارع اعتراف فرموده «و لا شک أنه لو كان مثل هذا الأمر ظاهرةً» یعنی یک پدیده‌ی شایع و رایجی باشد در مجتمع انسانی. «بحیث يتعامل أفراد كثیرون مع أشخاص اعتباریین مختلفین» به جوری که معامله می‌کنند و دادوستد می‌کنند افراد بسیاری با اشخاص اعتباری مختلف، اشخاص اعتباری بانک‌ها و شرکت‌ها و صندوق‌ها و نمی‌دانم امثال ذلک. «و لا یمکن المطالبة بالمثل أو قيمة أموالهم» و لا یمکن این جاها ممکن نیست که بگوییم که معاملات تان باطل فلان بیاید مثل بدهید یا قیمت بدهید «و یکون هذا سبباً لمعضلة اجتماعیه کبیره» و این عدم اعتراف و این که بگوییم باطل است و این‌ها این سبب یک معضل اجتماعی بزرگ می‌شود «فهنأ ایضاً یتثبت إمضاء هؤلاء الأشخاص» در این جا امضاء آن اشخاص و مشروعیت تعامل با آن‌ها هم ثابت می‌شود به چه دلیل؟ «بحجة عدم تضييع الحقوق» آن دلیل عدم تضييع حقوق این جا می‌آید. پس بنابراین نتیجه‌ی بحث چی شد؟ این بود که اگر مدرک ما عدم تضييع حقوق مسلمین شد این جا باید گفت که سه حالت وجود دارد، یک حالت چیه؟ این است که آن مرکز، آن مرکز اعتباری آن شخص اعتباری کارهای حلال هم دارد و می‌شود، درست است کارهای حرام هم دارد اعمال حرام هم انجام می‌دهد ولی کارهای حلال هم دارد، و این کارهای حلال هم جوری است که اگر شارع امضاء نکند زندگی هم جوری است که اختلال پیدا می‌شود یعنی ذهاب حقوق مسلمین می‌شود. دو: در جایی است که تمام کارهایش بحسب ظاهر حرام است همه‌اش، خب این جا مسلم نباید برود، اگر رفت خودش اقدام کرده و این جا نه اعتراف به شخص اعتباری اثبات می‌شود نه آن تصرفات. سه: جایی است که همه حرام باشد اما یک جوری است که این اختلال عظیمی در ملت ایجاد می‌کند اگر شارع اعتراف نکند این جا هم به خاطر دلیل عدم ذهاب حق مسلم، چون فرض این است که چاره‌ای مردم ندارند، راهی جز این وجود ندارد. حالا مثلاً فرض کنید در

جامعه‌ی خود ما، حالا فرض کنید مؤمنین بخواهند احتراز کنند، اما این قدر جمعیت کثیر، هر مغازه‌ای می‌روی هر جایی می‌روی می‌خواهی چیزی بخری این‌ها با آن‌جا سروکار دارند پول‌های‌شان از آن‌جا می‌آید، خب این مؤمن چکار بکند؟ حالا مثلاً یک مثالی بزنم برای این که بیشتر روشن بشود، فرض کنید اگر ما بگوییم آقا این گندم‌هایی که می‌رود توی آسیاب و می‌آیند توی نانواایی‌ها و این‌ها این اشکال دارد، حالا یک کسی بخواهد توی خودش زندگی کند چکار کند؟ نان نخورد؟ این‌جا ولو این‌که این خودش آسیابان نیست، ولو خودش نانوا نیست ولی عده‌ی کثیری و راه اصلاً از همین نانواایی، بخواهد برود رستوران غذا بخورد از همان‌جا می‌گیرند، بخواهد برود مهمان بشود از همان‌جا می‌گیرند، هرکاری بخواهد بکند از همان‌جا می‌گیرند دیگر، خب چه کند این؟ این جاست که می‌گویند که آن وقت کشف می‌کنیم که مثلاً شارع. خب این هم صورت دوم، مستندمان چی بود؟ مستند اول اختلال نظام بود، مستند دوم عدم ذهاب حق مسلم بود، مستند سوم «و إن كانت مشروعیه الشخص الاعتباری تثبت بإمضاء الولی الفقیه» بگوییم بله شارع به فقهاء بعد از ائمه علیهم السلام، بعد از معصومین علیهم السلام این ولایت را داده که اگر شما توی جامعه دیدید یک شخص اعتباری را اگر تنفیذ کنی، باید تنفیذ کنی مصلحت عامه بر این استوار است و یا ذهاب مفسده‌ی عامه‌ی بر این استوار است که شما این شخص اعتباری را امضاء کنی تنفیذ کنی او می‌تواند تنفیذ کند. خب اگر چنین ولایتی برای فقیه قائل شدیم فقیه بیاید بگوید بله بانک در اسلام نبوده در زمان ائمه علیهم السلام و این‌ها، اما الان جوری است که زندگی بشر، زندگی مسلمین، مؤمنین به این گره خورده و اگر این نافذ نباشد این موجب مشکلات می‌شود یا مصالح‌شان از بین می‌رود یا مفسد دامنگیرشان می‌شود از این جهت شارع حق به او داده، شارع به او حق داده باز به شارع برمی‌گردد، شارع به این فقیه حق داده که تو معتبر کن این را و نافذ قرار بده. خب اگر دلیل ما این باشد این هم دائرمدار این است که آن فقیه کجا آمده این شخص اعتباری را معتبر قرار داده و کجا نداده. «و إن كانت مشروعیه الشخص الاعتباری تثبت بإمضاء الولی الفقیه، فإذا كانت مصلحه فی نظره» اگر یک جایی مصلحتی در نظر او باشد «فإذا كانت مصلحه فی نظره» اگر در یک جایی مصلحتی در نظر آن ولی فقیه باشد «فیسطيع» در آن‌جا قدرت پیدا می‌کند ولی فقیه «أن یمضی الشخص المذكور لذلك» می‌تواند امضاء کند آن شخص اعتباری مذکور را «لذلك» یعنی برای همان مصلحت، برای همان مصلحت می‌تواند «و بالضرورة تحقق مشروعیه» و قهراً وقتی او امضا کرد و ما هم به ادله قائل شدیم به این‌که این

ولایت برای ولیّ فقیه هست پس بالضروره مشروعیت آن شخص اعتباری هم اثبات می‌شود. تا حالا پس سه تا از مستندات بررسی شد «و اما إذا كان دليل المشروعیه هو سیره و ارتکاز العقلاء» اما اگر دلیل مشروعیت سیره و ارتکاز عقلاء باشد، سیره یعنی آن کار عملی خارجی‌شان، ارتکاز هم یعنی آن تصدیقات ذهنی‌شان. «فهاهنا عدّه أنظار مختلفه مطروحه» در این صورت اگر مدرک ما برای مشروعیت این باشد این‌جا انظار مختلفه‌ای هست که بر این اساس آیا نتیجه چه خواهد شد؟ خب این چون یک قدری مفصل است بخواهیم وارد بشویم وقت جلسه‌ی بعد، حالا ان شاء الله، بعد من حرفی ندارم یک نیم ساعتی بعد از ظهر هم بیایم خدمت تان ...

پایان